



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

انارگل خوستی

جمعه ۱۴ جولای ۲۰۲۳

به ادامه سفسطه گویی های آقای ملکیار در مورد

هنرمند بی بدیل احمد ظاهر

قسمت یازدهم

آقای ملکیار خواستار شواهد شده اند، اینک شما و یک تعداد شواهد از فیسبوک هموطنان.

بفرمایید و مطالعه نمایند، و زیادتیر خود را رسوا نسازید:

(از صفحه فیسبوک "ندیم احمدی"

محترم همایون از دوستان همیشگی مرحوم احمد ظاهر میگوید "پلان قتل احمد ظاهر توسط اسدالله امین و داوود ترون گرفته شده بود، ولی کسیکه آنها را برای رسیدن به این پلان شوم همکاری نمود محبوب الله پاچا، شکیلا و شهناز بود. چرا که احمد ظاهر را به بیرون از شهر باید میکشیدند چون احمد ظاهر بخاطر توجه بیش از حد مردم در داخل شهر و بودن چشمان یک ملیون انسان همزمان به سر و قد او باعث میشد که او را از هر گونه برخورد غیر مترقبه از سوی دیگران در امان بدارد و همین مسئله کار یکسره کردن مرحوم احمد ظاهر را مشکل تر ساخته بود و بلاخره آنها با تلاشهای زیاد توانستند که احمد ظاهر را به بیرون از شهر ببرند و به هدف شوم خود دست یابند. محترم سید همایون میگوید که چهار روز بعد از حادثه شهادت احمد ظاهر در ابتدا رفتم به مستوفیت ولایت پروان به قصد اینکه بتوانم یک اندازه معلومات دقیق را از دوست خوبم امرالدین که کارمند لایق آن اداره بود و همچنان از روابط خوب با مقامات وقت برخوردار بود، بدست بیاروم. وی برایم گفت "احمد ظاهر ساعت ۱۱:۰۰ بجه روز با دو سیاه سر و یک مرد نسبتاً بلند قدتر از احمد ظاهر و ریش پر و سیاه چسپیده (محبوب الله پاچا) بود به این محل آمدند و قدری کباب و نوشابه خریداری نمودند و سپس راهی جبل سراج شدند و بعد از پیشین خبر مرگ وی را شنیدیم و

به شفاخانه جبل السراج رفتیم که تعدادی زیادی از رانندگان و دوکانداران و حتی شاگردان مکتب در آنجا جمع شده بودند و هرکی از یکی دیگر میپرسیدند که احمد ظاهر را کی کشته است؟ چون در همان ابتدای ورود جسد احمد ظاهر به شفاخانه، برای همه روشن شده بود که وی را با گلوله از بین برده اند و اسناد موثق تر اینکه سرطیب شفاخانه داکتر حیدر یوازی کسیست که بناژ سر مرحوم احمد ظاهر را بسته بود تا مانع خونریزی وی شود که نمیشد و همچنان قمندان امنیه جبل السراج علی محمد مجبور نام داشت که بالای جسد مرحوم احمد ظاهر حضور داشت و تحقیقات میکردند و علم گل همت شهر دار(شاروال) جبل السراج بود که در جر و بحث خود باهم میگفتند که چگونه احمد ظاهر کشته شده و این سه نفر (محبوب الله پاچا، شکیلا و شهناز) کاملاً سالم اند بجز خراشیدگی اندک در صورت محبوب الله پاچا.

تبصره من: در یکی از برنامه های تحقیقی چگونگی قتل احمد ظاهر که توسط محترم احمد شاه راستا گرداندگی میشد از محبوب الله پاچا دوست شبانه روزی احمد ظاهر، خسربره آصف ظاهر، برادر مرحوم احمد ظاهر (همان دوست درون موتر که اختیار اشتراک را در روز حادثه بدوش داشت) دعوت بعمل آمده بود تا در برنامه حضور داشته و راجع به این مسله روشنی بیندازد. اما آقای پاچا به بهانه های متفاوت خود را کنار میکشد و از طریق تماس تلفونی در پاسخ به سوالات آقای راستا اظهار میدارد "بعد از اینکه موتر ما سرعت میگرفت صدای خنده ما که ناشی از همین سرعت بود بلند و بلند تر میشد که من و شهناز در سیت پیش روی قرار داشتیم و احمد ظاهر با شکیلا در سیت عقب موتر قرار داشتند و رفته رفته موتر از کنترول ما خارج شد و ملاق خوردیم و هیچ ندانستم، وقتیکه بهوش آمدم شب بود و در شفاخانه بودم و از احمد ظاهر پرسیدم گفتند که او مرده و سیخ آفتاب گیر در شقیقه احمد ظاهر فرو رفته که باعث مرگش شده و قبرغه های من نیز شکسته بود".

مسله جالب اینجاست که محبوب الله پاچا در همان اوایل حادثه بگونه داستانه گونه چیزهای ضد و نقیض را برای دوستانش بیان میداشت، مثلاً " ما از اینکه توسط موتر بزرگ ۶ تیره تعقیب میشدیم بسرعت خود می افزودیم تا به جایی ازدهام مردم برسیم ولی در مقابل به گولایی روبرو شدیم که بناچار از سرعت موتر بکاهیم و در همین اسنا موتر یاد شده از ما پیشی گرفت و دست ما را قید نمود و بدون چون و چرا یک نفر با اندام قوی (عارف جودو) و دو نفر دیگر که یکی در کمر تفنگچه داشت و دیگر هم تفنگ بزرگتر به شانهاش بود بطرف ما حرکت کردند و همینکه با ما

نزدیک شدند در ابتدا یک مشتش بصورت من وارد نمودند و سپس با چیزی سخت که نفهمیدم چه بود به عقب سرم کوفتند و بیهوش شدم و اما وقتیکه کم کم بیهوش میامدم نمیدانستم که چه مدت زمانی سپری شده است، دور از سرک و ایست موتر، صدای احمد ظاهر را در حین کش و گیر با آن سه نفر میشنیدم که میگفت بیا ای نامرد که مرا میکشند بیا او پاچا و سپس صدای فیر برآمد که همه چیز خاموش گردید...

فخریه خانم سوم مرحوم احمد ظاهر (مادر شبینم ظاهر) میگوید "چند روز قبل از شهادت احمد ظاهر یک مرد ناشناس به دروازه ما کوفت، وقتیکه در را باز کردم دیدم کسی در عقب در ایستاده است که یک بشکه دهن پاره بدست داشت و برایم گفت که مادر جان احمد ظاهر کجاست؟؟؟ ... به اصرار میپرسید و بعد ازینکه دانست احمد ظاهر در خانه نیست و من خانم اش هستم برایم گفت که بشنو "من به بهانه آب آمده ام که برای موترم ببرم، اما آب ضرورت ندارم و این را میخواهم بگویم که احمد ظاهر را بگویند که مراقب خود باشد چون یکتعداد در صدد قتل وی بر آمده اند و امروز خودم شنیدم که میگفتند کار احمد ظاهر را یکطرفه کنید و من آمدم که خبر بدهم." فخریه میگوید که آن مرد با گفتن همین چند کلمات از پیش من به سرعت رفت و دیگر هیچ ندیدم ولی قیافه اش را کاملاً بیاد دارم. و من این قصه را برای احمد ظاهر گفتم و او در همان روز ها خیلی نگران و چرتی بود و هیچ چیز برای ما هم نمیگفت تا بلاخره یک روز برایم گفت که فخریه!

گفتم بلی؟!

گفت من آن نامرد را شناختم آن نمک حرام و همینطور چندین کلمات دیگر...

ازش پرسیدم کی است؟ گفت پاچا... محبوب الله پاچا برنامه کشتن مرا دارد و از همان روز برایم گفت که دیگر او را هرگز بخانه راه ندهم و همین بود که چند روز بعد احمد ظاهر در حالیکه نمیخواست از خانه بیرون برود و برای چاشت کله و پاچه آورده بود تا برایش درست نمایم، با محبوب الله پاچا از خانه بیرون رفت و دیگر هیچ وقت برنگشت و من هم تعبیر خواب خود را دریافتم که همانشب در خواب دیده بودم: چادرم را از سرم شمال میرباید و عقب اش میدوم ولی نمیروم و فردایش دانستم که احمد ظاهر را از من ربوده اند.

این ها همه اسنادی هستند که دال بر دسیسه گرایی پاچا که فریب دشمنان بهترین دوستش را خورده بود میباشد و محبوب الله پاچا بعد از مدت کوتاهی بدون هیچگونه تحقیق و یا بند و زندان با امر فوق العاده، پاسپورت و ویزه اخذ مینماید و از کشور بیرون میشود و تا فعلاً در کالیفورنیایی امریکا زندگی مینماید و مصروف کار و بار قهوه خانه اش میباشد.

ادامه مطلب از زبان همایون:

و من بعد از اظهارات دوست خود آقای امرالدین به اتفاق پسر مامایم شیرشاه سلیم که آنوقت در دانشکده (پوهنخی) میخانیکی بود و هنوز هم در قید حیات هست و در نیویارک بسر میبرد به محل حادثه رفتیم یعنی جائیکه در میان سرای خوجه و علاقه داری سالنگ واقع میباشد و زاویه سرک که موتر مرحوم احمد ظاهر گویا تصادم کرده باشد هم پیچیده نبود. آن قسمت سرک بین (۱۶۰-۱۴۰) درجه میباشد که هیچ موتری تحت هیچ مقیاس سرعت نمی تواند در آن جاده پهن و هموار ملاق بخورد و یا به کوه تصادم نماید و جالب تر این بود که تعدادی از حکومتی ها ادعا داشتند که موتر حامل وی در سنگ کنار جاده تصادم کرده است و همان سنگ را نیز دیدیم که اصلا نشان از تصادم موتر در آن دیده نمیشد و هرگز آن سنگ توانایی انهدام یک موتر را هم نداشت.

یک روایت دیگر:

از همسایه های نزدیک مرحوم احمد ظاهر یکی دیگری هم (همایون) نام داشت که همچنان در سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ داکتر نساجی گلپهار بود و باری در یکی از برنامه های شبکه جهانی تلویزیون آریانا گفت " سنگر ولی معاون نساجی گلپهار و آمر کمیته مرکزی حزب خلق بود. در یکی از روز های نزدیک به قتل مرحوم احمد ظاهر من نوکری شفاخانه بودم و برایم احوال دادند که آقای سنگر به تفتیش شفاخانه میاید. و من طبق معمول همه چیز را با اتفاق همکارانم مرتب نموده و در انتظار ورودش بودیم و و قتیکه آقای سنگر برای تفتیش شفاخانه آمد و در جریان دیدن از مریض ها یکی از بیماران که در بستر خواب بود و به سن کهولت هم رسیده بود، آهنگ احمد ظاهر را میشنید و صدای آهنگ بگوش من و چند حاضر دیگر و همچنان جناب سنگر میرسید. متوجه شدیم که به یکباره آقای سنگر ولی بطرف بابہ گک روان شد و پرسید " کاکا ای خواندن از کی است؟ مریض گفت از احمد ظاهر است. آقای سنگر بلافاصله گفت که گمش کن این آدم کثیف را، ناحق میشنوی ایره و مره بدم می آید و چند دشنام را در حق احمد ظاهر و بخصوص داکتر محمد ظاهر پدر احمد ظاهر نیز داد. و او همچنان ادامه داده گفت که همین امروز ما با پدر لعنت موتر جیب خود، او را (احمد ظاهر را) تعقیب کردیم اما موفق نشدیم به موترش نزدیک شویم ولی میدانم که در برگشت خواهیم دید، چون به خنجان شفر دادیم که اگر مره مخابره کنند" و همینطور زیر لب هم چیزهایی میگفت که مچم گپ اش خلاص است بخیر. ...

و همایون همسایه احمد ظاهر میفزاید که بلی آنروز را دقیق بیاد ندارم که چند شنبه بود اما احمدظاهر به کنسرت مزار شریف رفته بود فکر میکنم که شب های پنج شنبه و یا جمعه بود و لی بدبختانه چند روز بعد احمد ظاهر را کشتند. و همچنان بعد از دو هفته بالای نساجی حمله مجاهدین صورت گرفت که در نتیجه، سنگر ولی با هفت تن از یاران دیگرش بقتل رسیدند. و اما دو ماه بعد یکی از کارمندان ما در جریان کار، یکی از پنجه هایش را ماشین زیر گردانیده و قطع نمود بود که به اساس استعمال مدیریت نساجی، محترم داکتر محمد طاهر (داکتریکه معاینه رادیو لوجی سر احمد ظاهر را کرده بود) یکی از جمله داکتران بخش جراحی شفاخانه چاریکار و همچنان همدره فاکولته بنده نیز بود را بگونه خدمت در این امر احضار فرمودند تا وی را معالجه و تداوی نماید. داکتر طاهر هم آمد و بعد از تداوی و پانسمان مریض هردو در شعبه من چای مینوشیدیم و شخصا در مورد قتل احمد ظاهر از وی پرسیدم...

یک چیز را نباید فراموش کنیم که مسله حادثه ترافیکی را نسبت به احمد ظاهر در این اواخر بیشتر قرین ساخته اند و گرنه در همان روز های اول تمام مردم میدانستند که احمد ظاهر را ترور کرده اند و هرکس بدنبال این ماجرا بی صبرانه پرپر میزدند تا چیزی جدیدی را در مورد چگونگی قتل وی بشنوند و من هم همینگونه بودم چون از یکطرف با احمد ظاهر جان همسایه بودم و از طرف دیگر چیزیکه مرا واداشت تا احمد ظاهر را دوست بدارم همانا مهربانی های بی شایبه وی و همچنان آهنگ (خدا بود یارت بود) که همه وقت آنرا میشنیدم ودوستش داشتم.

بلی وقتیکه در مورد قتل احمد ظاهر از داکتر طاهر پرسیدم، بسیار به عصبانیت برابم پاسخ گفت: "مگر میخواهی که مرا در توپ بسته کنی؟" و من همایش شوخی کردم که نخیر طاهر بانکس (چون لاغر اندام و دراز قد بود و همیشه همایش شوخی داشتیم و در دوره دانشگاه (پوهنتون)، طاهر بانکس صدایش میزدیم) این تو هستی که دیگران را به توپ بسته میکنی و ترا کی به توپ بسته کرده میتواند. چون وی نیز از جمله خلقی های ارشد وقت بود. و باز ازش پرسیدم که در معاینات تان از احمد ظاهر به چه نتیجه رسیدید؟ و اما با اسرار زیاد از من تعهد گرفت که هیچ جایی این واقعیت را نگویم. گفت "بعد ازینکه احمد ظاهر را آورده بودند در ابتدا به سرد خانه بردند ولی دوباره به اتاق عاجل آوردند و یکی از معاینات که من در آن سهم داشتم رادیو لوزی بود که از تمام سرش گرفته بودیم و قسمت رخساره چپ اش خون لخته شده و همچنان استخوان رویش نیز خرد شده بود که در ظاهر آشکار نبود و همچنان در کلیشه رادیو گرافی دیده میشد که به عمق تقریباً ۱۲ سانتی بطرف مغز سرش مرمی تفنگچه قرار داشت." و باز پرسیدم که داکتر صاحب جسد چه شد؟

گفت که جسد را بردند و بعد از ۱۲ شب از (خاد) ۷ نفر در دو موتر جیب آمدند و ما را در مورد معاینه جسد احمد ظاهر چیز های بی باورانه ای پرسیدند و اوراق معاینات را با همین کلیشه رادیو گرافی و حتی پوش همان ورق معاینه و سایر اسناد ها از نزد ما جمع آوری کردند و تاکید داشتند اینکه دیگر چیزی از معاینات برای کسی نگوئیم و اصلا حرفی به لب نیاوریم و تبصره هم نکنیم و آنها همه اوراق را باخود بردند.

تبصره: مطالب زیادبست که در خصوص قتل مرحوم احمدظاهر چیزهایی را به اثبات برساند و توطئه قتل او از طرف رژیم وقت، توسط دوست ناخلف احمد ظاهر (پاچا) صورت گرفته است. حرف های دو پهلوی خود محبوب الله پاچا راجع به روز حادثه و مخصوصاً حرف دور از واقعیت اینکه مرحوم احمد ظاهر در سیت عقب موتر قرار داشت و در هنگام تصادم، او به پیش موتر پرتاب شد و شقیقه اش با سیخ آفتاب گیر که در پیش روی موتر قرار دارد برخورد کرد" یعنی این همه قرینه بافی محبوب الله پاچا را گفته میتوانم که همچو یک حادثه ترافیکی در تاریخ (حادثات ترافیکی جهان) تا هنوز اتفاق نیفتیده و هرگز هم اتفاق نمی افتد. و این دروغیست که (واقعیت های نهفته) در زیر چتر گفته های ساخته شده محبوب الله پاچا را به بیرون می آورد.

اظهارات سید همایون ایشان دوست نزدیک احمد ظاهر، محترمه فخریه خانم مرحوم احمد ظاهر، همچنان همایون همسایه احمد ظاهر و غیره کسانی را که در اینجا بنابر فضای تنگ صفحه نخواستیم اسم و نظریات شان را برشته تحریر در بیاورم نشان دهنده آنست که رژیم مبتذل و خونخوار وقت، طاغوت عیان حفیظ الله امین، با دار و دسته قاتلین اش احمد ظاهر ما را شهید نمودند.

آنچه را که بنده در طول عمرم در مورد هنر، شخصیت، سیاست و مخصوصاً چگونگی سفر بی برگشت احمد ظاهر خوانده و مطالعه نمودم دریافته ام که دلیل مرگ وی دشمنان کور دل این هنرمند نایاب و خاموشی ناپذیر که چون انگشتان متعدد و پراکنده هر طرف حضور داشته اند و بلاخره بگونه یک مشت محکم ایجاد شکل داده و در اولین ضربه مهلک از جانب یک غول خونخوار چون رژیم وقت بر پیکر بی دفاع احمد ظاهر وارد آمدند و برای همیشه جسم اش را از ما ربودند. سیاست مداران تیپ چپی ها که موازی با سیطره اقتدار دوکتور محمد ظاهر صدر اعظم شاهی (پدر احمد ظاهر) در گذشته بودند و همچنان در شکل گیری های اخیر سیاست های ارتجاعی خابینین ملی و تحول حکومت های مستبد ناپایدار هم نقش داشتند از احمد ظاهر خون بهای سیاست های گذشته پدرش را میخواستند. از طرف دیگر تعداد از هنرمندان ناهنرمند، با رقابت های ناسالم و ناشایست

شان که همیشه سر راه شگوفایی احمدظاهر مینشستند و سد میساختند، چه در رادیو و چه در تلویزیون ملی هر از گاهی که احمد ظاهر برای ثبت و اجرای آهنگ های بی ماندش به این اداره ها سر میزد تا آهنگ هایش را سرمایه ملی بسازد، دل ها و چهره های آن کور دلان را سیاهی بخل فرا میگرفت و از ترس بیشتر شدن شهرت احمد ظاهر، هر آنچه که در اختیار داشتند را از وی دور میکردند و مشکل می آفریدند که مبادا احمد ظاهر باز غوغا بر پا کند که میتوان یک نمونه آنرا برخورد فاشیستی ظاهر اچکزی ریس رادیو تلویزیون ملی وقت و چند تن از کمونیستان دیگر در خصوص ثبت نشدن آهنگ های تصویری احمد ظاهر و در عوض آن به ثبت رساندن آهنگ های تصویری استاد گل زمان، دانست و آنها موفق شدند که نگذارند تا احمد ظاهر ۱۴ آهنگش را ثبت تصویری نماید ولی هرگز نتوانستند که صدای بی رقیب اش را خاموش کنند. ای وای!

همچنان داستان های مجزاتر از گفته های بالا، نقش های ناشایست کسانی دیگری هم است که بحث جداگانه ای را ایجاب میکند تا همه در خصوص آنها بدانند.

از طرف دیگر آتش خوانی های خود مرحوم احمد ظاهر (عجب صبری خدا دارد از اشعار معینی کرمانشاهی که حتا در آنوقت کسی جرات خواندن این شعر را در ایران نداشت چه رسد که کسی چون احمد ظاهر در قالب سرود ضرب در افغانستان آنهم زیر چتر رژیم هولناک آهنگ خوانی کند، (زندگی آخر سرآید بندگی در کار نیست) و شعر اندیشه برانگیز (یاغی) از هوشنگ شفا: (این چه قانونیست چه تدبیریست چه آینیست) و (پرکن پیاله را) از فریدون مشیری، و بخشی از شعر (بیداد) فرخی یزدی، شاعر ستم ستیز و پر شور ایران را که در اوج استبداد شاهی علیه رضا شاه سروده است، خواند که در جامعه بسته ما کمتر کسی از شدیداً سیاسی بودن این شعر آگاهی داشتند و بیشتر کسان هنوز هم این شعر را صرفاً عاشقانه می پندارند (کیست در شهر که از دست غمت داد نداشت. -- هیچکس همچو تو بیداد گری یاد نداشت. -- گوش فریاد شنونیست خدا یا در شهر. -- و نه از دست تو کس نیست که فریاد نداشت) که هر کدام به اصطلاح بمب میکفاند را بخواند و از راه هنر بگوش مردم برساند که از حکومت عدالت بخواهند و اشعار لاهوتی و غیره و غیره از جمله انتقاد های سخت هنری مرحوم احمد ظاهر بود که دمار از حکومت پوشالی، مستبد و ظالم وقت بر می آورد.

جولان های سیاسی و غرایض تملک در خود خواهی برای شهرت هنری رقیبان نابخرد گاهی وقت موجب میشد که در همکاری با رژیم وقت، شخصیت احمد ظاهر را در پرتگاه سیاه عرف و عنعنات و منکرات شرعی بکشاند که یک مورد آن در دوران حیات این هنرمند بی بدیل رخ داد که همانا

از دواج اجباری خالده طی یک دسیسه در زندگی احمد ظاهر و بلاخره قتل او و دسیسه زندانی کردن احمد ظاهر توسط داوود ترون و همچنان بعد از مرگش توطئه های این و آن در زدودن شخصیت والای این هنرمند همه و همه از نشانه های دشمنی آشکار با این حنجره طلایی بوده است که یک به یک جمع میشود و تحت حمایت رژیم وقت از یک غلاف چندین شمشیر بیرون بر می آید و با گرز مجهول داستان زندگی پر ماجرای احمد ظاهر را خاتمه میدهند و داشته های زندگی اش را بشکل یک قصه مجهول در می آورند.

مرحوم ظاهر هویدا میگوید " وقتیکه احمد ظاهر را برای تشیع جنازه بطرف مسجد پلخستی می آوردند ابتدای مردم در پیش وزارت مالیه رسیده بود و انتهای مردم در پیش مسجد حاجی یعقوب و همچنان پیکر احمد ظاهر را در مسجد پلخستی گذاشته بودند تا بر او نمازه جنازه بدارند، تقریباً چند ساعت طول کشید تا آمدن مردم به پایان برسد که نرسید و بلاخره نماز جنازه را ادا نمودند که در تاریخ افغانستان برای اولین بار بود همچنین یک رویداد رخ بدهد یعنی هزاران تن از جنازه گزاران تنها از جنس زنان بودند و صدها هزار تن دیگر از مردان.

همچنان صفی الله ثبات تذکر میدهد که موتر حامل جنازه احمد ظاهر را مردم خاموش ساختند و کلیدش را دور انداختند و در کابین، لارن و عقب و همچنان پیش روی موتر صدها نفر دست انداخته بودند و آرام آرام موتر را بروی جاده میکشاندن تا به شهدای صالحین رساندند. سید همایون ایشان میگوید من و فضل احمد ننینواز پیکر مرحوم احمد ظاهر را در قبر میگذاشتیم که یکباره فریاد و شیون آغاز گردید که گویا فردای قیامت بر پا گردیده است. تصور یک چنین روز را کسی تا آنوقت نکرده بود و صدها تن خود را به قبر مرحوم احمد ظاهر مینداختند که اینجا جای احمد ظاهر نیست و عذر میکردند که لطفا او را دفن نکنید! لطفا و در عوض ما را دفن نمایید که این وضعیت مردم را بسیار افسرده کرده بود و ساعت ها بطول انجامید...

بدیهی است که یک چنین وضعیتی حالت اضطرار را برای حکومت بی بنیاد حفیظ الله امین ایجاد بکند تا خونخواهی احتمالی مردم از حکومت. و این حالت حتی دور از تصور شخص خود داکتر محمد ظاهر پدر مرحوم احمد ظاهر بود که اینقدر مردم برای ادای جنازه پسرش راه بیفتند و شیون سر بدهند.

حکومت دریافته بود که محبوبیت احمد ظاهر باعث میشود تا اریکه ارگ به آتش کشانده شود. و همین بود که شایعات شخصیت زدایی علیه مرحوم احمد ظاهر پخش و نشر میشد تا باشد که نسبتاً

خشم مردم را فروکش نموده و از طرف دیگر مکتوب های عاجل به اداره نشرات ملی و بخصوص رادیو تلویزیون ملی افغانستان ارسال نمودند تا قتل احمد ظاهر را حادثه ترافیکی عنوان نمایند.)
نوشته بالا و تبصره ها همه از صفحه فیسبوک هوطن ما "ندیم احمدی" است.